

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

از: و. آئیژ

## افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی از تحمیل تروریسم تا صدور دموکراسی

### قانون اساسی

به ادامه گذشته:

قانون اساسی که از این لویه جرگه نمایشی تصویب شد، رونوشت جمهوری مآب شده ای همان قانون اساسی سلطنت پدر و پسر (نادرخان و ظاهر خان) است در زد و بند با گروههای عقبگرای جهادی و تحمیل بنیادی ترین اصول مذهبی بر جامعه که قبل از آن به عنوان اصول قانون اساسی سابقه نداشته است. مطالبی هم که به عنوان حقوق مردم مطرح شده يك فهرست است و نه محتوی، “آزادی فردی، آزادی مطبوعات، آزادی بیان، آزادی اجتماعات، آزادی مذهب و... این ستاد کل ثابت آزادی ها... ” که حق مسلم هر فرد است در قانون اساسی اعلام میگردد؛ ولی باقی اینکه در تناقض با قوانین مطروحه دیگر قرار نگیرد و قوانین دیگر نیز هر کدام هزار و یک بند به اصطلاح شرعی، عرفی و حتی قرآنی و تفسیری دارد که دست و پای مردم را تا بخواهی می بندد. هر گفته و عملی که به مذاق یکی از ارکان قدرت خوش نخورد، به تفسیر و قرآنت فلان قدرتمدار در حکومت یا ستره محکمه یا گروههای قدرت خارج دولت مثلاً (شورای علماء) خلاف خوانده میشود و گوینده یا مجری را گرفتار عذاب عظیمی خواهد کرد. نمونه های عملی آن را تا هم اکنون دیده ایم که به اشاره “شورای علماء” که معلوم نیست کی هستند خلاف قوانین مطبوعات، که حکومت وضع کرده و خلاف قانون اساسی که آزادی بیان و نشرات را و عده میدهد، تلویزیونهای کبلی را تعطیل کردند، و از پخش موسیقی به آواز زن در تلویزیون هرات جلو گرفتند.

برخی از این “آزادیها” يك دام گرفتاری و شناسائی برای افراد و نیروهائی است که واقعاً به آزادی انسان و دموکراسی باور دارند. مثلاً ماده سی و چهارم فصل دوم قانون اساسی که در مورد تأسیس جمعیت ها و احزاب صحبت میکند و بعداً در قانون احزاب نیز هدفش به تفصیل توضیح شده است، زنجیر دست و پاگیری است که علاوه بر اینکه نام تمام مبارزین آزادیخواه را در دفتر اطلاعات و جاسوسی ثبت میکند، همه حرکات شانرا نیز تحت کنترل میگیرد.

در جوامع مدنی این امر تاحدی توجیه دارد، ولی درینجا با این شرایط اختناق و کین توزی و ستیزه، دادن لست نیروی مخالف به دولت یعنی خودکشی، یعنی جاسوسی. به این ترتیب قوانین موضوعه دهها اگر و مگر و چون و چرا

پیش روی فعالیت‌های سیاسی گذاشته است. اتهام "اخلال امنیت عمومی" یا "خلاف شرعی" را می‌توانند هر یک از مخالفان آزادی و دموکراسی به تعبیر و تفسیر خود به کسی بچسبانند و تحت این نام واتهام همه حقوق مدنی شهروندان را سلب کنند (آنچنانکه در مورد محصلین پوهنتون کردند). هیچ نهاد مدنی و غیر مدنی، داخلی و خارجی، به یاری چنین سلب حق شدگانی نمی آید.

حال چند ماده این قانون اساسی را نمونه وار به ارزیابی می‌گیریم:

**اول - پاره ای از تناقضات قانون اساسی :** ماده سوم فصل اول قانون اساسی می‌گوید : "در افغانستان هیچ قانونی نمیتواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام و دیگر ارزشهای مندرج این قانون اساسی وضع شود".

در جای دیگر در فصل دوم ماده بیست و یکم می‌گوید: "هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان ممنوع است. اتباع افغانستان اعم از زن و مرد، بدون در نظر داشت لسان، قومیت، مذهب، محل سکونت و موقف اجتماعی در برابر قانون، دارای حقوق و واجبات مساوی میباشند". (تکیه روی کلمات از ماست). دقت کنید، می‌گوید "اتباع افغانستان، اعم از زن و مرد دارای حقوق مساوی میباشند"، در حالیکه واقعیت حاکم در تناقض آنست.

حال به بینیم تناقض در کجا است و چگونه چنین تناقضی را می‌توانند حل کنند؟ در قوانین اسلامی يك مرد حق دارد چارزن بگیرد. این حق مرد به هیچ صورت شرعاً قابل سلب شدن و حتی تردید نیست. چنانکه ستره محکمه یکی از کاندیداهای ریاست جمهوری را به خاطر اینکه این حق مرد را "قابل بحث" خواند، به کفر متهم کرده و خواستار سلب کاندیداتوری و محاکمه او شد. پس چگونه میتوان در قانون اساسی کشوری که نامش با پسوند اسلامی همراه است، در اولین فصلش تاکید کرد که "هیچ قانونی نمیتواند مناقض اساسات دین مقدس اسلام وضع شود"، ولی در فصل دومش گفت : "اتباع افغانستان اعم از زن و مرد... دارای حقوق... مساوی هستند". این دوماه در تناقض صریح و آشکار و ناقض یکدیگر اند، مگر اینکه این حق از مرد نیز سلب شود که این باز خلاف اسلام است.

علاوئاً در قوانین اسلامی زن نمیتواند قاضی، امام و رهبر جامعه بشود. ولی در همین ماده بیست و یکم فصل دوم قانون اساسی "هر نوع تبعیض و امتیاز بین اتباع افغانستان" (شامل مرد و زن) ممنوع قرار داده شده است که این دو نیز در تناقض آشکار قرار میگیرند. یا اینکه طبق قوانین اسلامی در محاکم به جای يك مرد دو زن باید شهادت بدهند، یعنی درین مورد زن نیم مرد حق دارد. آنچنانکه در بُردن میراث نیز برادر (مرد) دوچند خواهر (زن) میراث میبرد، یعنی مرد دو برابر زن حق میبرد. حال طرح حقوق و امتیازات برابر اتباع، اعم از زن و مرد، را در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان که کاملاً مغایر و در تناقض این احکام اسلامی است، چگونه میتوان توجیه کرد؟ نمیدانم مجریان چه خواهند کرد؟ مطابق قانون اساسی عمل کنند یا مطابق احکام اسلامی؟ فقط میتوان گفت که مصلحت‌ها یا بهتر بگوئیم زد و بند سرمایه جهانی و ارتجاع به چنین زیر پا کردن "اصول‌ها" منجر میشود و وقتی منافع دنیوی ارتجاع یا کلاً فنودالیسم ایجاب کند از دین شان هم در برابر امتیاز دنیوی میگذرند و اینکار را بارها کرده اند. حال به خاطر حفظ قدرت و موقف شان در حاکمیت ردای تمدن پوشیده اند که به تن شان نمی زبید.

در ماده هفتم فصل اول قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از رعایت منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر توسط دولت صحبت شده است. این نیز در تناقض با اساسات اسلام است. در اعلامیه حقوق بشر چیزهایی مطرح است که اسلام نمیتواند آنرا بپذیرد و اینرا بارها علمای دین در کشور های مختلف اسلامی گفته اند. مثلاً در اعلامیه حقوق بشر انتخاب آزاد دین و مذهب و یا تغییر آن و حتی نداشتن دین مجاز است. در اسلام هرگاه کسی از مسلمانیش بگذرد و به دین دیگری برود مرتد است و بخشوده نمیشود، چه رسد به اینکه کسی "دین نداشته باشد"؟؟ . . چگونه میتوان اصول اعلامیه حقوق بشر را رعایت کرد که ناقض اساسات اسلامی نباشد؟ و یا چگونه میتوان این

دو را باهم ترکیب کرد؟ در جوامع سکولار یا غیر مذهبی چنین مسایلی را توجیه میکنند، ولی در «جمهوری اسلامی» چنین مسایلی به تناقض بر میخورد و پرابلم آفرین است. میتوان چنین نتیجه گرفت که کلمات حقوق بشر و... برای خوش کردن دل خارجی ها و متمدن جلوه دادن حکام غیر متمدن افغانستان است. علتش هم اینست که هم اکنون خارجی ها در افغانستان مسلط هستند و توپ و تفنگ و پول شان حاکمیت میکنند. آنها چنین تبارز میدهند که برای متمدن ساختن افغانستان و تطبیق حقوق بشر درینجا آمده اند و طرح چنین مسایلی در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان از دستاوردهای شان است و آنرا دموکراتیزه کردن افغانستان قلمداد میکنند. طراحان قانون درینجا نیز نفع خود را درین زد و بند و درچنین معجون مرکبی به نام قانون اساسی میدیدند.

#### دوم - «حق شاهانه» رئیس جمهور:

درین قانون اساسی افغانستان برخلاف مبادی دموکراسی تفکیک و استقلال قوای سه گانه وجود ندارد. یعنی درینجا هر سه قوه اجرائیه (حکومت)، مقننه (پارلمان) و قضائیه (ستره محکمه یا دیوان عالی) به نام دولت یاد میشود و در راس همه رئیس جمهور قرار دارد. از همین جهت آنرا به نام «رئیس دولت» میگویند یعنی رئیس قوای سه گانه. رئیس جمهور درینجا فقط هماهنگ کننده سه قوه نیست، رئیس هر سه قوه است. این دقیقاً کاپی یا رونوشت نظام سلطنتیست که شاه را در رأس هر سه قوه قرار میداد. همان سنت فئودالی درین قانون و نظام نیز پا برجا مانده است. ماده پنجاه و هفتم فصل سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان میگوید: «رئیس جمهور در رأس دولت جمهوری اسلامی افغانستان قرار داشته، صلاحیت های خود را در عرصه های اجرائیه، مقننه و قضائیه مطابق به احکام این قانون اساسی اعمال میکند». این خود ناقض سیستم های دموکراسی است که غرب منادی آنست و ادعای تطبیق آنرا در افغانستان دارد. چنین موقفی مخصوص شاهان در نظامهای قدرتمدار فئودالی است. ماده شصت و چهارم فصل سوم قانون اساسی صلاحیتهای و وظایف رئیس جمهور را بر شمرده است. ما چند بند آنرا که دقیقاً «حق شاهانه» است تذکر میدهیم:

بند ۲ - قیادت اعلاى قوای مسلح افغانستان (همان چیزی که شاه داشت).

بند ۸ - حق منحل ساختن شورای ملی.

بند ۱۳ - تعیین رئیس و اعضای ستره محکمه.

بند ۱۴ - تعیین، تقاعد، قبول استعفا و عزل قضات، صاحب منصبان قوای مسلح و مامورین عالیرتبه. (دقیقاً حق «شاهانه»)

اینها همه کاپی اصول اساسی است که در ۸ عقرب سال ۱۳۱۰ش در حکومت نادرخان، پدر ظاهرخان تصویب شده بود. در ماده ۷ آن اصول اساسی میخوانیم:

«... منظوری وزراء و عزل و تبدیل شان، تصویب (درینجاتوشیح) اصولات مصوبه شورای ملی...، قومندانى عمومى قوای عسکری افغانستان و اعلان حرب و عقد مصالحه، على العموم معاهدات (درینجا نیز شامل حقوق رئیس جمهور است) عفو و تخفیف مجازات... از حقوق جلیله پادشاهی شمرده میشود». (۴۷)

خوب دقت میکنید! که در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان تمام این «حقوق جلیله پادشاهی» به رئیس جمهور داده شده و این قانون را نمونه دموکراسی قرن بیست و یکم قلمداد میکنند. درین قانون پارلمان تابع رئیس جمهور است. چون زیر فشار انحلال قرار میگیرد. قوه قضائیه از رئیس تا قاضی آن توسط رئیس جمهور تعیین و عزل میشوند. لذا نمیتوانند استقلال خود را داشته باشند، چون يك اداره تابع رئیس جمهور هستند. در ارتباط با مسؤولیت رئیس جمهور فقط در ماده شصت و پنجم فصل سوم گفته شده که «رئیس جمهور در برابر ملت مسؤول

میباشد". ملت هم درینجا مرجعی است که هیچ نهادی برای اعمال حق خود در دست ندارد. مراجعی هم که در ماده شصت و هشتم فصل سوم به ملت نسبت داده شده، همه به نحوی از توابع رئیس جمهور هستند. لذا نمیتوانند در برابر اولی الامر خود بایستند و علوتاً هیچکدام ازین مراجع نماینده رای مردم نیستند. پس ماده ۶۵ که ذکرش رفت غیر عملی و فقط روی کاغذ است. عملاً هیچ مرجعی برای بازخواست رئیس جمهور در جمهوری اسلامی افغانستان وجود ندارد؛ و این همان چیزی است که در نظامهای توتالیتر (قدرتمدار یا زورگوی) معمول است.

انتصاب يك ثلث اعضای مجلس سنا یا مشرانو جرگه توسط رئیس جمهور، در ماده هشتماد و هشتم فصل پنجم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان نیز حقی است که برای شاهان اختصاص داشته و حال حاکمان قدرت گرا این امتیاز را به رئیس جمهور داده اند. و مسایل و مواد زیادی که صحبت روی همه ای شان مثنوی هفت من کاغذ میشود و من از آن خود داری میکنم. نتیجه اینکه قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان را کوشیده اند متناسب با قرار و مدارهای که بین نیروهای اشغالگر خارجی به نمایندگی از امپریالیسم جهانی و فوندامنتالیستهای جهادی به نمایندگی از سیستم ارباب رعیتی، صورت گرفته، به نفع و سلیقه مشترک این نیروها ترتیب و تدوین و تصویب کنند، و طوری سیاه روی سفید بریزند که " بُرد با هر دو باشد". چیزی که در آن به هیچ صورت در نظر گرفته نشده و نمیتوانست در نظر گرفته شود، منافع کشور و مردم افغانستان و حقوق دموکراتیک این مردم است که هم اکنون متاع بازار مکاره ای جهانی شدن سرمایه گشته است.

ادامه دارد

منابع:

۴۷ - چگونگی پیدایش و رشد بورژوازی در افغانستان ص ۹۲